

بسمه تعالی

نصیحت دکتر حافظ نیا به دانشجویان دکتری رشته جغرافیای سیاسی

(در کلاس فلسفه جغرافیای سیاسی - دانشگاه تربیت مدرس، ۱۳۹۸/۷/۱۴)

امیدوارم بازیگر مفید و موثری در عرصه اجتماعی باشید و نقش خود را به عنوان جغرافیدان سیاسی که یک علم مفید در عرصه اجتماعی و ساماندهی و مدیریت سیاسی فضا و بهینه سازی فضاهای زیست شهروندان هست بدرستی ایفا کنید.

امیدوارم شما در خلق فضایی که شهروندان برای زندگی در آن رضایت داشته باشند نقش آفرینی کنید. خلق به معنای مدیریت تحولات فضایی/سیاسی و اصلاحات اجتماعی در فضاهای جغرافیایی محلی تا ملی مد نظر است، به گونه ای که منجر به ایجاد زندگی رضایت بخش، عزت مند و آرامش بخش برای شهروندان بگردد و بتوانید آرمان شهر قابل تحقق سازه های انسانی را متعین سازید.

حداقل، کاری کنید که شهروند ایرانی از اینکه در ایران زندگی می کند ابراز رضایت داشته باشد. آمال و آرزوهایش را در اینجا دنبال کند. رویا نسازد که در بیرون مرزها آرزوهایش برآورده خواهد شد.

اکنون شهروند ایرانی راضی نیست. شهروند افغانی هم راضی نیست. شهروند عراقی هم راضی نیست. شهروندان جهان سوم از زندگی در فضای جغرافیایی زیستگاهشان راضی نیستند. آرزو دارند به کشورهای دیگر بروند. دانشجو در دانشگاههای ایران نظیر تربیت مدرس درس می خواند ولی آرزو دارد به دانشگاه های آمریکا و اروپا برود. از اینکه در اینجا می زید نه تنها احساس رضایت ندارد، بلکه گاهی اوقات احساس حقارت می کند. البته استثنائاتی هست که با وجود این شرایط دوست دارند در اینجا زندگی کنند. مثل من حافظ نیا که معتقدند باید اینجا را بسازیم. اگر قرار بشود همه بروند چه کسی اینجا را بسازد؟ ما می دانیم که اشکال در حوزه سیاست و نهادهای سیاسی است. ولی باید صبوری به خرج داد و حوزه سیاست را تعمیر و اصلاح کرد. البته من امیدوارم بازیگران حوزه سیاست در کشور، با رویکردی عالمانه و عاقلانه به مصالح شهروندان ایرانی و منافع ملی و مدیریت بهینه امور و پیشرفت سریع کشور اصالت بدهند.

من می توانم از ایران مهاجرت کنم و به کشورهای دیگر بروم. ولی از اینکه از ایران برویم مشکلی حل نخواهد شد. **هیچ کجای جهان برای ما، ایران نمی شود.** من امیدوارم شما به عنوان بازیگران عرصه علمی در حوزه جغرافیای سیاسی بتوانید کمک کنید و این دانش را برای تعمیر حوزه سیاست و بهسازی نهاد های سیاسی و مدیریت سیاسی بهینه فضای جغرافیایی کشور در سطوح ملی و محلی در راستای شکل دادن به زیستگاهی شرافتمندانه و رضایت بخش برای شهروندان ایرانی به کار ببرید. ما باید این کشور و جامعه را بسازیم. **ما باید این کشور را به عنوان خانه مشترک همه ما ایرانیان بسازیم و در مسیر پیشرفت سریع قرار دهیم.** هرچند برخی از سیاستمداران و بازیگران و مدیران سیاسی سهوا مانع شوند و یا همراهی و همکاری نکنند.

گاهی اوقات برای مدیران دستگاه های حکومتی و دولتی «سازمانها» مهم اند، نه «انسانها و شهروندان». در کشورهایی مثل ما معمولاً برایشان «سازمان» ها مهم اند. «حکومت» اصالت دارد نه «شهروند». در منطقه خاورمیانه به همین شکل است. در کمربند صحرائی جهان همین قاعده وجود دارد. هر کسی که در مسند حکومتی و دولتی قرار میگیرد در ابتدا منافع «سازمان» و

« حکومت و حاکم » برایش مهم است نه «مردم»، و نه «شهروندان». متأسفانه قاعده غلطی است که در بستر تاریخی خود نیز جا افتاده است.

در شیوه و اخلاق مدیریت، مدیران چند گروه هستند ۱- مدیران سازمان گرا ۲- مدیران کارمندگرا ۳- مدیران اقتضایی.

مدیران سازمان گرا فقط به اهداف سازمانشان فکر می کنند و از تمام ابزارها استفاده می کنند که بیشترین استثمار را از نیروی انسانی زیر مجموعه خود بعمل بیاورند. مثل اینکه باید آمار و تعداد مقالات خارجی بالا برود. هر چند به هزینه دانشجو و استاد.

اما مدیران کارمندگرا اصل را بر مصالح کارمندان قرار می دهند. آنها معتقدند اگر کارمندان و یا دانشجویان و اساتید، توانمند و با انگیزه نباشند نمی توان به اهداف سازمان رسید. معتقدند در پرتو رسیدگی به امور آن ها و ایجاد انگیزه و رضایت، اهداف سازمان محقق می شود. گروه سوم مدیران اقتضایی هستند که همواره سعی بر ایجاد تعادل و تناسب بین اهداف سازمان و منافع و مصالح کارکنان و نیروی انسانی سازمان خود دارند.

حس مدیریت سازمان گرایی « منطق شلاقی » در مدیریت را گسترش می دهد. حس سازمان گرایی بخشی از تفکر حاکم در حوزه حکومتها و دولتها نیز هست. این یک فرهنگ سیاسی است که نه تنها در تاریخ منطقه ماندگار شده است، بلکه الگوی مشابهی در پارادایم مدیریت مدرن سازمانها و شرکتهای تولیدی و خدماتی جهان نیز شده است و ملتها و شهروندان فدای حکومت و حاکم و مدیران و سهامداران شرکتهای شده و می شوند. در خاورمیانه و در کمربند صحرایی جهان غالباً حاکم، ملت و شهروندان را جزو رعایا و بندگان خود تصور کرده است. این مفاهیم هر چند امروزه به لحاظ صوری و شکلی تغییر پیدا کرده اند، اما به صورت معنایی تغییر پیدا نکرده اند. به تعبیر استاد عزیزمان جناب آقای دکتر عزتی، **آب کهنه در ظرف نوست**. یعنی ظرف و صورت تغییر کرده ولی محتوا همان معنی و محتواست. هنوز هم حکومتها و سازمانها به مردم به عنوان نوعی رعیت و موجود اطاعت پذیر نگاه می کنند. حکومت در گذشته دارای سازمان های خیلی محدود بود. مردم راحت تر بودند. خودشان را اداره می کردند. نهادهای حکومتی جبار نداشتند که از صفر تا صد در زندگی شهروندان دخالت کنند.

شهروندان در کشورها امروزه گرفتار دخالت و فضولی حکومتها و نهادهای دولتی در جزئیات زندگی خود هستند. شهروندان گرفتار جباریت سازمان ها و حکومت ها هستند. آنها آزادی انتخاب ندارند. نه در اندیشه و نه در کردار زندگی. اختیار انسان ها کجاست؟

وقتی انسان مجبور است نمی توان محاکمه اش کرد؟ قانون گذاران و قضاتی که دم از اجرای عدالت می زنند عملاً به شهروندان بی پناه و بی اختیار ستم می کنند. در بروز به اصطلاح جرایم اجتماعی کسی که در ابتدا باید محاکمه شود نهادهای حکومتی و دولتی و سازمانهای ذیربط است، نه شهروندان قربانی سیاستها و اقدامات جبارانه سازمانهای حکومتی و دولتی!؟. زیرا چارچوب های رفتاری شهروندان را حکومتها و دولتها تعیین می کنند. من بعید می دانم که در جامعه خودمان مجرم مختار داشته باشیم. مجرمین جامعه ما غالباً مجبورند که جرم کنند و منشا این جرم هم سیاستها و کردار های نهادهای حکومتی و دولتی هستند که جبر سازمان و جبر سیاست را ایجاد و بر شهروندان تحمیل کرده اند.

مجرم اولیه در جوامعی مثل ما ساختارهای اجتماعی/ فرهنگی و سازمان های حکومتی و دولتی ذیربط هستند. هر چند بنظر می رسد در همه کشورها از پیشرفته تا عقب مانده این چنین است. یکی از بدترین سیستمهای اجتماعی در دنیا را آمریکا دارد. سیستم اجتماعی تولید کننده نابرابری و جرم در ساختار اجتماعی و حقوقی آمریکا وجود دارد. در آمریکا کسی راحت زندگی می کند که

پول داشته باشد. پول نداشته باشد بیچاره است. در سیستم سرمایه داری و در اروپا هم همین است. در ایران هم همین است. کسی توجه نمی کند که مسئول فلاکت و بی پولی شهروندان چه کسی است؟ یادتان هست که یک شبه ثروت ما دود شد و ارزش پول ملی ایران به سرعت سقوط کرد و بدنبال آن شهروندان ایرانی نیز به ورطه فقر سقوط کردند. مسئول این سقوط، ما شهروندان بودیم؟ یا حوزه سیاست و تصمیمات حکومتی و دولتی و سازمان های مرتبط؟ زندگی تعداد زیادی از ماها، قربانی سیاستهای بازیگران سیاسی داخلی و خارجی و نیز نیروهای اقتصاد سیاسی شد. به دلیل قربانی شدن، تعدادی برای سیر کردن شکم خانواده خود دست به اعمال به اصطلاح مجرمانه می زنند. آن وقت قضات مدعی عدالت این افراد را محاکمه و مجازات می کنند. بدین ترتیب چرخه بدبختی و فلاکت شکل گرفته و گسترش می یابد. البته آنها مدعی هستند که ما عدالت را اجرا می کنیم؟! این موضوع قابل تامل و انتقاد است.

امروزه در جهان در پرتو ماهیت و کارکرد دولت و حکومت به اصطلاح مدرن، آزادی ها و کرامتی که خداوند به انسان ها داده است توسط آنها سلب شده است. می گویند قانون. قانون یعنی چه؟ یعنی سلطه نظر ۵۱ درصد بر ۴۹ درصد افراد جامعه. یعنی ۴۹ درصد باید تصمیمی را که ۵۱ درصد آن را انتخاب کرده است جبرا بپذیرند؟ چرا؟ این چه نوع اندیشه سیاسی است که تبدیل به پارادایم شبه مقدسی در جوامع بشری شده است؟! چه کسی باید این گونه ساختارها و پارادایمهای رنج آور و عوام فریبانه را بلحاظ نظری و عملی به نقد و چالش بکشد؟ آیا متفکرین، دانشمندان و دانشگاهیان یا بازیگران سیاسی و یا ...؟

سیاست در زندگی روزمره شهروندان جهان از هر نوعش، تبدیل به موجود خبیثی شده است که بشریت را آزار می دهد. از همه جالبتر اینکه شهروندان و سازه های انسانی به همین موجود خبیث نیازمندند؟! جنس خبیث سیاست، انسان ها و ملت ها را آزار می دهد. بحث صرفا ایران نیست، بلکه معضلی کلی و بشری هست.

ماموریت ما جغرافیدانان سیاسی اینست که بر اساس فلسفه جغرافیایی حکومت و دموکراسی حقیقی و با رویکردی انسان گرایانه، نسبت به روشننگری شهروندان و افشای چهره پنهان و خبیث گانگسترهای قدرت و سیاست عوام فریبانه و شبه دموکراتیک اقدام کنیم و با تفکر خلاقانه و علمی، راه و کارها و پارادایمهای جدیدی برای زیست سیاسی مناسب شان و کرامت ابنای بشر و سازه های انسانی پیدا نماییم.

تدوین از: محسن خادم